

سلب نسبت حق با خلق

از جمله موارد بسیار مهم در هر ظهوری، نسبت یافتن خلق در اثر ایمان بالله با مظهر ظهور است که مایه فخر و مباهات او است. حضرت بهاءالله نیز در کلمات مکنونه عربی به این موضوع اشارتی دارند که مایلند افتخار و اتکاء فرد به حق باشد نه به خودش و نه دون حق. لهذا، برقراری این نسبت که به آن "نسبه الله" اطلاق می شود مایه مباهات هر فرد مؤمنی است. اما حفظ آن بسیار دشوار است، زیرا نفس انسان در هر آنی در صدد فریب دادن آدمی است تا او را از حق دور سازد و به مظاهر فریبنده این دنیای دنی و فانی نزدیک نماید. بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله در مواردی که فرد مؤمن، یا مدعی ایمان، از حد و حدود خود تجاوز نماید، هرگونه نسبتی را سلب می فرمایند. این سلب نسبت به طرق گوناگون بیان شده است که معروف ترین آنها عبارت "لیس منی" و "لیس منّا" است که در موارد معدودی از قلم مبارک عزّ نزول یافته است. در این وجیزه اشارتی گذرا به موارد مشاهده شده می گردد. بدیهی است احتمال دارد موارد دیگری نیز وجود داشته باشد که نویسنده زیارت نکرده باشد.

قطع نسبت در ابتدای ظهور و برقراری نسبه الله

هر زمان که ظهوری واقع می شود، حبل کلیه نسبت ها قطع می گردد و فقط نسبه الله برقرار می گردد. در این حالت همگان در صقع واحد خواهند بود. این معنی در کتاب قرآن عزّ نزول یافته است، "فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ، فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ. فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ" (مؤمنون ۲۳)، آیه ۱۰۱ و ۱۰۲).

جمال مبارک این مطلب را در بعضی از آثار مبارکه تصریح فرموده اند. در لوح هفت پرسش می فرمایند، "حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی، کلّ در یک مقام واقف و حق نطق می فرماید به آنچه اراده می فرماید. هر یک از مردمان که به شنیدن آن فائز شد و قبول نمود، او از اهل جنت مذکور" (دریای دانش، ص ۶۹).

^۱ مضمون آیه به فارسی چنین است: پس چون دمیده شود در صور، پس نباشد نسبت ها بین آنها روز چنین و نپرسند از یکدیگر. پس آن که سنگین است ترازوهای او پس آن گروه ایشانند رستگاران و آن که سبک است ترازوهای او پس آن گروه آنانند که زیان کردند در نفس هایشان در دوزخند جاودانیان. (نقل ترجمه از تفسیر صفی)

در لوح دیگر می‌فرمایند، "در ایام الله کلّ ما سواه در صقع واحد قائم و نسائم رحمن از رضوان فضل و احسان بر اهل اکوان علی حدّ سواء مرور می‌فرماید. هر نفسی که از این نسیم خوش روحانی عرف قمیص رحمانی یافت به حیات ابدی فائز و مادون بما اکتسبت ایدیهیم به نار راجع و امتحانات و افتتانات ملائک ممیّزات حقّند که به تفریق و تجمیع مشغولند. این است معنی ما نزل من قبل و النّازعات غرقاً. مقصود همان ملائکة ممیّزاتند که به نزع و انتزاع اثواب و ارواح مأمورند تا تمیز و تفصیل دهند" (حدیقه عرفان، ص ۶۵).

وقتی نسبت از ماسوی الله قطع شود نسبت با خداوند برقرار گردد که همان نسبة الله است. در مناجاتی از قلم اعلی نازل، "قل اللهم یا الهی احمدک بما جعلتني مقبلاً إلى افق جودک و سماء فضلک و بحر عطائک. کیف اشکرک یا الهی بما نسبتني إلى نفسیک بعد ما انقطع کلّ نسبة فی ایامک" (نفحات الرحمن، ص ۲۳۰). در کلام دیگر به قطع نسبت‌ها و بقای نسبت با خدا تصریح دارند، "قد انقطعت النسب و بقت نسبة الله رب العالمین. إن مشیته أب العالم و إرادته أمّ بنی آدم" (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۲۷۵).

در اینجا به نقل بیان مبارک درباره سلب نسبت از هر غیر مؤمنی مبادرت می‌شود، "فیا الهی أنت تعلم بأنّی قطعْتُ حبل نسبتي من کلّ ذی نسبة إلاّ من تمسک بنسبتک الکبری فی ایام ظهور مظهر نفسک العلیا باسمک الأبھی و عن کلّ ذی قرابة إلاّ من تقرّب إلى طلعتک النوراء" (مناجاة، ص ۷۷).

لیس منّی یا لیس منّا در ادیان قبل

روایتی از حضرت رسول اکرم نقل می‌شود که اگر کسی سیلی به گونه‌اش زند یا گریبانش را بدرد یا شیون و زاری جاهلانه سر دهد، هر آینه او از ما نیست: "عن عبدالله مسعود رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم «لیس منّا من لطم الخدود و شقّ الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیة»" (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۳۰) البتّه این حدیث به صورت "من ضرب الخدود و شقّ الجیوب" نیز دیده شده است.

روایت دیگری که به حضرت رسول اکرم نسبت داده شده است در مورد مدح سخاوت و ذمّ بخل است به نحوی که "الجنة دار الأسخیا و الشّابّ الفاسق السخیّ أحبّ إلى الله من الشیخ العابد البخیل" فرموده و می‌فرماید، "لیس منّا من وسع الله علیه فلم یوسع علی نفسه و عیاله" (امر و خلق، ج ۲، ص ۱۶۲ - پانویس). این حدیث به نوع دیگر نیز دیده شده است: "لیس منّا من وسع علیه ثمّ قتر علی عیاله" (مستدرک، ج ۲، ص ۶۴۳).

روایتی را به حضرت امام موسی کاظم نسبت می‌دهند که فرمود، "لیس منّا من لم یحاسب نفسه فی کلّ یوم. فإن عمل حسناً استزاد الله منه و إن عمل سیئاً استغفر الله و تاب إليه." از ما نیست هر کس هر روز محاسبه

نفس نکند (و از خود برای کارهایی که در آن روز کرده است، حساب نکشد) تا اگر کار نیکی کرده است بر آن بیفزاید و اگر کار بدی کرده است به درگاه خدا توبه کند. (تحف العقول، حدیث ۲۹۲) می‌دانیم که این کلام امام موسی کاظم مبتنی بر بیان حضرت رسول اکرم است. این بیان به دو صورت نقل شده است:

اول حدیثی است که در صفحه ۷۳ جلد ۶۷ بحارالانوار نقل شده که فرمودند، "حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا ووزنوها قبل ان توزنوا و تجهزوا للعرض الاکبر." (خویشتن را محاسبه کنید پیش از آن که به حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند!) (و ارزش خود را تعیین کنید پیش از آن که ارزش شما را تعیین نمایند) و آماده شوید برای عرضه بزرگ)

در حدیث دیگر خطاب به ابوذر می‌فرمایند: "یا اباذر حاسب نفسك قبل ان تحاسب فانه اهون لحسابك غدا ووزن نفسك قبل ان توزن...". ای ابوذر، به حساب خویش برس، پیش از آن که به حساب تو برسند، چرا که این کار برای حساب فردای قیامت تو آسانتر است، و خود را وزن کن پیش از آن که تو را وزن کنند. (امالی طوسی، طبق نقل میزان الحکمة، ج ۱، ص ۶۱۹)

روایتی دیگر نیز از امام محمد باقر روایت شده است که حضرت رسول اکرم در مورد تخفیف نماز و شرب شراب عبارت "لیس منی" را به کار برده‌اند: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَا تَتَهَاوَنَ بِصَلَاتِكَ، فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ، لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكَرًا لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْخَوْصُ، لَا وَاللَّهِ." فرمود: نسبت به نماز بی‌اعتنا مباش و آن را سبک و ناچیز مشمار، همانا که پیامبر خدا هنگام وفات خود فرمود، هرکس نماز را سبک شمارد و یا مسکرات بنوشد از - امت - من نیست و بر حوض کوثر وارد نخواهد شد. روایتی از حضرت امام رضا نقل شده است که فرمود، "لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ وَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ" (از ما نیست آن که دنیای خود را برای دینش و دین خود را برای دنیایش ترک گوید. (بحار الأنوار ج ۷۸ ص ۳۴۶).

اما در آئین مسیحی تنها موردی که این عبد مشاهده کرده است، روایتی است که حضرت عبدالبهاء در دو موضع شفاهی و کتبی بیان فرمودند. در بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۲۱ ذکر شده است که چون آوازه مرکز میثاق در امریکا پیچید، میرزا شعاع، فرزند ناقص اکبر که در امریکا بود، به خیال مطرح کردن نسبت عنصری‌اش با حضرت بهاء‌الله افتاد. اما حضرت عبدالبهاء اعتنایی نفرمودند. بعد از آن بود که روزنامه‌نگاری سؤال از نسبت ظاهری او با جمال مبارک کرد و حضرت عبدالبهاء در جوابش فرمودند، "یک کلمه به تو می‌گویم و این تا آخر کافی است و بیش از این نه تو سؤال کن و نه من جواب می‌دهم؛ و آن کلمه بیان حضرت مسیح است که عرض کردند برادران شما به دیدن شما آمده‌اند؛ فرمودند اینها برادران من نیستند، بلکه برادران و کسان من شماستند. ابداً به نسبت عنصری آنها حضرت مسیح اهمیت ندادند. با وجود این منزل من چنین است که هر که خواهی گویا و هر که گو برو." و اما بیان کتبی آن حضرت در لوحی است (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴۲۱) که می‌فرمایند، "این

نصّ انجیل را ملاحظه کنید که برادران حضرت مسیح آمدند نزد حضرت مسیح عرض کردند که اینها برادران شما هستند فرمودند که برادران من نفوسی هستند که مؤمن به خدا هستند و قبول نمودند که با برادران معاشرت و مجالست نمایند."

این مطلب در انجیل مرقس (باب ۳، آیه ۳۱ الی ۳۵)، انجیل متی (باب ۱۲ آیات ۴۶ الی ۴۸) و انجیل لوقا (باب ۸، آیات ۱۹ الی ۲۱) درج است.

موارد حزن جمال مبارک

بارها این کلام از قلم حضرت بهاءالله عزّ نزل یافته که اعمال نامطلوب احبّاء سبب حزن آن طلعت اقدس بوده است. در لوح سحاب می فرمایند، "لیس ذلّتی سجنی. لعمری إنّهُ عزُّ لی. بل الذلّتی عملُ احبّائی الذین ینسبون أنفسهم إلینا و یتبعون الشیطان فی أعمالهم. ألا انهم من الخاسرین. لمّا قضی الأمر و أشرق نیر الآفاق من شطر العراق أمرناهم بما ینقطعهم عن العالمین. منهم من أخذ الهوی و أعرض عما أمر و منهم من اتّبع الحق بالهدی و كان من المهتدین." (کتاب مبین، خطّ جناب زین المقربین، ص ۱۵۲ / طبع کانادا، ص ۱۴۲ / مضمون: زندان سبب ذلّت من نیست، بلکه سبب عزّت من است. عمل احبّای من که خودشان را به ما نسبت داده در اعمالشان از شیطان پیروی می کنند سبب ذلّت من است. آنها از زیانکاران هستند. وقتی امر به جریان افتاد و مظهر ظهور از عراق اشراق فرمود به آنها امر کردیم آنچه را که سبب وارستگی آنها از اهل عالم می شد. برخی تابع هوی و هوس خود شدند و از آنچه که امر شده بودند اعراض کردند و بعضی به حق از هدایت الهی پیروی کرده از هدایت شدگان محسوب شدند.)

در کلام دیگر می فرمایند، "قد أخذ الميثاق حين الإشراق من الذين آمنوا أن لا يعبدوا إلا الله و لا یفسدوا فی الأرض. منهم من فاز بالهدی و منهم من اتّبع الهوی ألا انه من الغالین. لیس حزن سجنی و لا ذلّتی ابتلائی بین أیدی الأعداء. لعمری إنّها عزُّ قد جعلها الله طراز نفسه إن أنتم من العارین. بذلّتی ظهرت عزّة الكائنات و بابتلائی أشرقت شمس العدل علی العالمین. بل حزنی من الذین یرتکبون الفحشاء و ینسبون أنفسهم إلی الله العزیز الحمید. ینبغی لأهل البهّاء أن ینقطعوا عمّن علی الأرض کلّها علی شأن یرجدنّ أهل الفردوس نفحات التّقدیس من قمیصهم و یرون أهل الأکوان فی وجوههم نضرة الرّحمن. ألا انهم من المقربین. اولئک عباد بهم یظهر التّقدیس فی البلاد و تنتشر آثار الله العزیز الحکیم. إن الذّین ضیعوا الأمر بما اتّبعوا أهوائهم إنّهم فی ضلال مبین." (اثار قلم اعلی، ج ۱، طبع کانادا، ص ۲۸۰ / خطّ جناب زین المقربین، ص ۲۷۳ / مضمون: حین اشراق امرالله از کسانی که ایمان آوردند عهد گرفته شد که جز خدا را پرستش نکنند و در ارض فساد ننمایند. بعضی به هدایت فائز شدند و بعضی تابع هوای نفس گشتند و از غافلینند. حزن من از سجنم نیست و ذلّتم از بلایم در دست دشمنان نه. سوگند به جانم که اینها عزّتی است که خداوند آنها را زیور خویش ساخته است، اگر بدانید. به ذلّتم

عزّت کائنات ظاهر گشت و به ابتلایم خورشید داد بر جهانیان طلوع کرد. بلکه حزن من از کسانی است که کار زشت مرتکب می شوند و خود را به خدا نسبت می دهند. شایسته است که اهل بهاء از کلّ اهل عالم منقطع شوند به نحوی که اهل فردوس بوی خوش تقدیس را از پیراهن آنها استشمام کنند و اهل عالم در سیمای آنها سرسبزی و خرّمی رحمن را ببینند. اینها مقرب درگاهند. اینها بندگان هستند که تقدیس به واسطه آنها در بلاد ظاهر شود و آثار الهی منتشر گردد. کسانی که به علت پیروی از هوای نفس خود امرالله را ضایع نمایند. آنها آشکارا در گمراهی هستند.)

در کلام دیگر از کسانی که سبب هتک حرمت امرالله بین خلق می شوند گلایه دارند و آن را سبب لطمات وارده بر اصل شجره می دانند. تأکید دارند که از این افراد اخذ عهد و میثاق شده ولی آنها نقض عهد نمودند. کلام مبارک چنین است: "ليس ضرّي سجنی و بلائی و ما یرد علیّ من طُغاة عبادی؛ بل عملُ الذین ینسبون أنفُسَهُمْ إلی هذا المظلوم و یرتکبون ما تضيّع به حرمة الله بین خلقه ألا انهم من المفسدین. إنّ الذین یفسدون فی الارض و یتصرفون أموال الناس و یدخلون البيوت من غیر الإذن إنی برئ منهنم إلا بأن یتوبوا و یرجعوا إلی الله الغفور الرحیم." (آثار قلم اعلی، ج ۱، طبع کانادا، ص ۱۵۲ / خطّ جناب زین المقرّبین، ص ۱۶۲ / مضمون: ضرّ من ناشی از سجن و بلائی من و آنچه که از بندگان سرکش و ستمگرم بر من وارد می شود، نیست. بلکه از عمل کسانی است که خود را به این مظلوم نسبت می دهند و با اعمال خود سبب هتک حرمت امرالله بین خلق او می گردند؛ همانا از مفسدین هستند. کسانی که در روی زمین فساد می کنند، در اموال ناس تصرف می نمایند، و بدون اجازه صاحب خانه در منزل او وارد می شوند، من از آنها بری هستم مگر آن که توبه کرده به سوی خداوند بخشنده مهربان برگردند.)

یکی از مواردی که ضرّ آن بر اصل شجره وارد می شود اختلاف بین احباء است و همین است که سبب حزن جمال بی مثال می شود. جمال قدم می فرماید، "هیچ ضرّی اعظم از اختلاف از برای امرالله نبوده و نیست. چه اگر نفوس کثیره از حکمت خارج شوند و ظاهراً باهراً بین الناس ناطق گردند شکی نیست این فقره سبب هیجان و وضوحاً خلق شده، ولیکن از برای اصل امر ضرّی نداشته و ندارد؛ و نفوس عاملین خلاف امرالله نموده اند چه که از حکمت خارج گشته اند و سبب هلاک انفس ضعیفه گشته اند؛ و از اختلاف بر اصل شجره ضرّ وارد و از این گذشته مخالفت امرالله و تشّت نفوس مجتمعه و تضيیع امر مابین عباد و تحیر نفوس ضعیف کلّ واقع. تجنّبوا یا احباء الرحمن عن الاختلاف. به یکدر صافی کأس العرفان بین الامکان." (امر و خلق، ج ۳، ص ۲۴۴)

علل عدم پیشرفت امرالله و عدم اقبال نفوس

اعمال احبّاء ممکن است سبب شود که بسیاری از نفوسی که طالب حقّ و کسب هدایت هستند و مشتاق تقرّب به ساحت الهی، از این توفیق محروم گردند. جمال مبارک در لوحی می‌فرماید، "بعضی از ناس که به مقصود اصلی در ایّام الهی فائز نشده‌اند و رَحِیق معانی را از کأس بیان نیاشامیده‌اند از اعمال غافلین و اعمال مدّعیان متوهّم شوند چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس که به سماء ایمان ارتقاء جُستند به سبب اعمال و اقوال انفس کاذبه از افق عزّ احدیّه محتجب ماندند. مع آن که سالها این فرد را شنیده‌اند:

گر جمال کائنات کافر گردند
بردامن کبریاش ننشیند گرد

بعضی از عباد آنچه از مدّعیان محبّت ملاحظه نمایند به حقّ نسبت می‌دهند. فَبِسَ ما هُم یعملون."

(مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۰۵)

بنابراین، بدیهی است اعمال کسانی که خود را به حق نسبت می‌دهند می‌تواند در اقبال و اعراض نفوس مؤثر باشد. به بیان جمال مبارک، نفوسی که به زیارت مظهر ظهور فائز نشده‌اند، به دو حجّت متشبّث هستند. یکی آثار الهی و دیگر تأثیرات آن بر احبّای الهی. بدین لحاظ اگر احبّاء به موجب آیات الهی عمل نکنند و تقدیس و تنزیه را ظاهر و بارز نسازند، البتّه سبب گمراهی کثیری از نفوس شوند. به این سبب است که حقّ مشرکین را اخذ ننماید. جمال قدم خطاب به ایادی امرالله، جناب ملا صادق مقدّس، می‌فرماید:

"از اوّل این ظهور بدیع در کلّ الواح نهی از نزاع و جدال و محاربه و معارضه و قتل شده. مع ذلک بعضی عامل شدند آنچه را که ضرّ آن به اصل شجره الهیّه راجع شده. قسم به جمال محبوب که حجّت بالغه الهی بر عباد تمام نشده، اگرچه لازال حجّتش بالغ و کامل و تامّ بوده و خواهد بود... آنچه در مابین ناس منتشر و ظاهر و باهر است، کلمات او است و احبّای او و اما از احبّای او که به اسم او مذکورند و به حبّ منسوب، احدی رایحه تقدیس و تنزیه استشمام ننموده. چه که اکثری به اعمال غیرمرضیه و افعال قبیحه عامل و مرتکبند. ناس هم از اهل قیاسند. آنچه از این فئه مشاهده می‌نمایند به مظهر انوار احدیّه نسبت می‌دهند. به این جهت است که قهر الهی الی حین مشرکین را اخذ ننموده. قسم به جمال قدم که اگر احبّای حقّ به تقدیس و تنزیه و اعمال و اخلاق او علی قدرهم در مابین بریه ظاهر می‌شدند، اکثری از ناس را الیوم مؤمن و مقبل الی الله مشاهده می‌نمودی." (بیک راستان، ص ۱۳-۱۴)

جهت تأکید بر این موضوع، به چند بیان دیگر از جمال قدم استناد می‌شود:

"قسم به اسم اعظم اگر نفوسی که خود را به این امر نسبت می‌دهند بما امرهم الله عامل بودند، حال

جمیع ارض را قطعه‌ای از فردوس اعلی مشاهده می‌نمودند." (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۵۸ / حیوة بهائی، ص ۵)
در لوح طبّ از قلم قدم نازل، "اگر احبّاء عامل بودند به آنچه مأمورند، حال اکثر من علی الارض به

ردای ایمان مزین بودند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۲۶)

"قسم به خدا اگر این معدود قلیل به سنجیه الهیه در بین بریه حرکت می‌کردند، حال جمیع اهل ارض طائف امرالله و مقبل حرم‌الله بودند." (حدیقه عرفان، ص ۷۵)

"اگر احبای الهی به طراز امانت و صدق و راستی مزین نباشند، ضررش به خود آن نفوس و جمیع ناس راجع. اولاً آن نفوس ابداً محلّ امانت کلمه الهیه و اسرار مکنونه ربّانیه نخواهند شد، و ثانی سبب ضلالت و اعراض ناس بوده و خواهند بود و عن ورائه قهرالله و غضبه و عذاب الله و سخطه." (اقتدارات، ص ۹-۱۶۸)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "فوالله الذی لا اله الا هو اگر احباء به وصایای جمال مبارک عمل نمایند ملوک خاضع می‌شوند. اگر احباء الهی مطابق وصایای جمال مبارک رفتار نمایند، والله الذی لا اله الا هو اعناق ملوک خاضع می‌شوند." (پیام آسمانی، ج ۱، ص ۲۷)

لیس منی و سایر موارد قطع نسبت در امر مبارک

در بیانات مبارکه موارد معدودی مشاهده شده که با عبارت "لیس منی"، "لیس منّا" یا "نحن بری عنّه" قطع نسبت را مطرح می‌فرمایند. ناگفته نگذاریم که جمال مبارک کراراً عنوان فرموده‌اند که آنچه مایه رنج و عذاب ایشان است اعمال ناپسند کسانی است که خود را به ایشان نسبت می‌دهند و مرتکب می‌شوند آنچه را که سبب بکای قلب و قلم و کبد ایشان می‌گردد. به عنوان مثال به سه مورد از بیانات مبارکه استناد می‌شود:

در لوحی از قلم اعلی نازل، "یا ایها الناظر الی الوجه این ایام وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر گشت. از بعضی از ظالمین، که خود را به حق نسبت می‌دهند، ظاهر شد آنچه که فرائض صدق و امانت و عدل و انصاف مرتعد. مع آن که کمال عنایت و عطا درباره شخص معلوم ظاهر و مجری گشت. عمل نمود آنچه را که عین الله گریست" (اشراقات، ص ۱۵-۱۱۴). اشاره به اقدامات محمدعلی اصفهانی است که در ارض اقدس مرتکب منکرات شد و چون طردش فرمودند به استانبول رفت و به ارتکاب منهیات ادامه داد.^۷

در لوح مبارک اشراقات نازل، "إنا أمرنا العباد بالمعروف و هم عملوا ما نوح به قلبی و قلمی اسمع ما نزل من سماء مشیتی و ملکوت ارادتی لیس حزنی سجنی و ما ورد علی من اعدایی، بل من الذین ینسبون أنفسهم إلی نفسی و یرتکبون ما تصعد به زفراتی و تنزل عبراتی" (مجموعه اشراقات، ص ۷۱)

در کلمات فردوسیة از قلم ابهی نازل، "یا حیدر قبل علی علیک بهائی و ثنائی نصائح و مواعظ عالم را احاطه نموده؛ مع ذلک سبب احزان شده نه فرح و سرور. چه که بعضی از مدعیان محبت طغیان نموده‌اند و وارد آورده‌اند آنچه را که از ملل قبل و علمای ایران وارد نشد. قلنا من قبل لیس بلیتی سجنی و ما ورد علی من اعدائی بل عمل احبائی الذین ینسبون أنفسهم إلی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی. مکرر امثال این بیانات نازل ولکن غافلین را نفعی نبخشید. چه که اسیر نفس و هوی مشاهده می‌شوند. از حق بطلب کلّ را

تأیید فرماید بر انابه و رجوع تا نفس به مشتهیاتش باقی، جرم و خطا موجود. امید آن که ید بخشش الهی و رحمت رحمانی کل را اخذ نماید و به طراز عفو و عطا مزین دارد و همچنین حفظ فرماید از آنچه سبب تزییع امر او است مابین عبادش" (مجموعه اشراقات، ص ۱۲۵).

اینگونه اعمال در واقع ناصر اعدای امرالله است (اقتدارات، ص ۱۳، لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۳۰).
فی الحقیقه این نسبت نسبت ظاهری است و هر نفسی که "قال بغیر ما ألهمناک او یقول بغیر ما القیناک فهو مجرمٌ بنصّ الکتاب و" حق از آن بری و بیزار است. (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۲۵).

1- **تکلم به غیر ما نزل فی الألواح** - از موارد مشهور که در کتاب مستطاب اقدس نازل شده نهی از تکلم به مطالبی است که در الواح نازل نشده باشد. یعنی نسبت دادن آنچه که در کتاب نیامده به حق جلّ جلاله است. این دوگانگی کلام که خلاف اصل وحدت بیان است که در لوح اتحاد نازل شده مایه اختلاف در بین انام خواهد شد. بیان مبارک در کتاب اقدس اینگونه است، "انصروا یا قوم اصفیائی الذین قاموا علی ذکری بین خلقی و ارتفاع کلمتی فی مملکتی اولئک انجم سماء عنایتی و مصابیح هدایتی للخلائق اجمعین. و الذی یتکلم بغیر ما نزل فی الواحی انه لیس منی ایاکم ان تتبعوا کل مدع اثیم" (بند ۱۱۷).

به نظر می رسد جمال مبارک با این کلام از توسّل به احادیث و روایات اکیداً ممانعت به عمل آورده اند و فقط آنچه را که مکتوب است ملاک اعتبار تعیین فرموده اند. هر نفسی که مطلبی را بخواهد بیان کند باید مستند به آثار مبارکه نماید تا مقبول افتد و الا قابل اعتنا نبوده و نیست. حضرت عبدالبهاء در این مقام می فرمایند، "در خصوص واردین از ارض اقدس و روایات مرقوم نموده بودید؛ هر روایتی که سند در دست نباشد، اعتماد نشاید. زیرا اگر صدق باشد هم باز اسباب پریشانی است. نصوص معمولٌ بها است و بس" (گنجینه حدود و احکام، ص ۴۶۰).

حضرت ولیّ امرالله نیز خطاب به احبّای امریکا می فرمایند، "بهائیان نباید به خطابات شفاهی که به حضرت عبدالبهاء نسبت داده شده زیاد اهمّیت بدهند مگر در صورتی که خطابات مزبور به شرف صحّه مبارکه رسیده باشد. حضرت بهاءالله این مطلب را به حدّ کافی جهت احبّاء روشن فرموده اند که الواح و نصوص الهی معمولٌ بها است و بس. ممکن است موضوع روایات بسیار جالب نظر باشد، ولی به هیچ وجه نباید به آن ترتیب اثر داد. این تعلیم مبارک اساسی جمال اقدس ابهی برای این بوده که امر مقدّس بهائی مانند اسلام که در آن به جمیع احادیث و روایات منقولّه از حضرت محمّد ترتیب اثر داده می شود، فاسد نگردد" (نقل ترجمه از ص ۴۶۱ گنجینه حدود و احکام).

در این مقام اشاره به عبارت "مدع اثیم" که در انتهای بیان جمال مبارک در کتاب اقدس آمده، گویای آن است که هر نفسی که به تکلم به غیر ما نزل فی الألواح مبادرت نماید، مدّعی مقامی از برای خویشتن است که بالمرّه مردود است و در مقامی او را "شیطان" می نامند. در لوحی از جمال قدم چنین نازل، "هر نفسی الیوم

مدّعی امری شود و یا ادّعی باطن نماید او شیطان فتنه حقه بوده ... اهل بهاء نفوسی هستند که هرچه را مخالف ظاهر امرالله بینند او را باطل دانند" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴۸).

آنچه را که اراده الهی بوده خداوند در آثار مبارکه بیان کرده است و در واقع، به بیان مبارک، "اگر نفسی به جمیع کتب عالم بیاید و به غیر ما اراده الله تکلم نماید، او از اهل نار در کتاب الهی مذکور است و از قلم اعلی مسطور" (گنجینه حدود و احکام).

بیان مطالب بدون استناد به آثار مبارکه سبب اختلاف بین جمع احباب است. از آنجا که مقصود خداوند ایجاد وحدت است، همین تکلم به غیر آنچه که در الواح نازل شده، یا تأویل یا بدعت گذاشتن سبب اختلاف و در نتیجه حرکت در خلاف جهت مقصود الهی است. حضرت عبدالبهاء در بیانی می فرمایند، "احباء باید بیدار باشند. هر کسی کلمه‌ای بدون نصّ بگوید، اختلاف بین احباب بیندازد. جمال مبارک این عهد را برای اطاعت گرفتند، یعنی احدی از خود کلمه‌ای نگوید، اجتهاد ننماید. والا هر کسی بابتی مفتوح نماید و نصّ الهی را تفسیری کند. چون یکی گوید من قوه روح القدس دارم، خوب می فهمم فوراً هر کسی گوید من هم دارای روح القدس" (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۴۹ / گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۵۶).

در این مقام به بیان حضرت بهاء الله در لوح اتحاد باید استناد نمود که یکی از موارد اتحاد را "اتحاد در قول" بیان می فرمایند. وقتی جمیع نفوس بر مبنای سند واحد، یعنی آنچه که در کلام الهی نازل شده، استناد نمایند، اختلاف بیان مشاهده نخواهد شد: "اتحاد در مقامی اتحاد در قول است؛ و این بسیار لازم است. مثلاً ملاحظه نما اگر دو نفس از اولیای حق در ارضی وارد شوند و در امری به اختلاف سخن گویند، سبب اختلاف شود و خود و سائرین از نعمت اتحاد، که از قلم مولی الایجاد نازل شده، محروم و ممنوع گردند. از جمله ناصر حق بیان بوده و هست" (ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۸۹).

در این مقام باید به نهی از تأویل و تفسیر نیز اشاره شود. تأویل در امر بهائی توسط افراد احباء ممنوع است. البته هر نفسی می تواند برداشت و استنباط خود را با ذکر این که نظر شخص او است بیان کند، چه که حضرت ولی امرالله می فرمایند، "مادامی که شخص صریحاً بگوید که آنچه اظهار می دارد نظریات خصوصی اوست، نباید آزادی او را در اظهار عقیده شخصی محدود نمود. در حقیقت این قبیل توضیحات اغلب مفید واقع می شود و بدان وسیله بهتر می توان به تعالیم الهی پی برد. خداوند به انسان قوه عاقله عطا فرموده که از آن استفاده شود نه آن که عاطل و باطل ماند؛ اما در ادامه کلام توضیح می فرمایند که "آیات الهیه منزله واجد مرجعیت مطلقه" است و احاد احباء باید بکوشند "خود را به آن میزان اعظم نزدیک ساخته و در موقع توضیح و تبیین مطالب با استشهاد از بیانات مبارکه علاقمندی خویش را نسبت به آیات الهی نشان" دهند. لهذا باید بین این دو تعادلی ایجاد کرد، زیرا "انکار مرجعیت آیات منزله کفری است صریح و جلوگیری کامل از اظهار عقیده

شخصی درباره آیات مبارکه امری است قبیح" (نظامات بهائی، یا بهائی پروسیجر، طبع لجنه ملی نشر آثار امری ایران)، بدون تاریخ طبع، ص ۲-۳۱).

اما تأویل بدان معنی که شخصی اظهار دارد که مقصود از بیان مبارک این یا آن است، به کلی ممنوع است. جمال مبارک صریحاً می‌فرماید، "کلمة الهیة را تأویل نکنید و از ظاهر آن محجوب نمانید. چه که احدی بر تأویل مطلع نه إلا الله و نفوسی که از ظاهر کلمات غافل اند و مدعی عرفان معانی باطنیه، قسم به اسم اعظم که آن نفوس کاذب بوده و خواهند بود. طوبی از برای نفوسی که ظاهر را عامل و باطن را آمل اند" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۵۳)

البته حضرت عبدالبهاء تأیید می‌فرمایند که برخی از نصوص نیاز به تأویل دارد، "و اما نصوصی که از کتب مقدسه اخراج نموده بودید، آنچه به علم و عقل و حکمت الهیه مطابق آن نصوص به حسب ظواهر است و اما نصوص دیگر کل تأویل دارد و تأویل مطابق عقل و علم و حکمت است" (همان مأخذ)، اما، به نص صریح حضرت بهاء الله در ایقان شریف، "این معلوم است که تأویل کلمات حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننماید" (ص ۱۱ طبع آلمان / ص ۱۴ طبع مصر).

در بند ۱۰۶ کتاب اقدس نیز هر نفسی را که به تأویل آیات الهی پردازد از جمله زیانکاران در کتاب الهی بر شمرده اند. همچنین درباره نهی از تأویل نگاه کنید به کتاب اقتدارات، ص ۲۸۲.

2- احکام و حدود الهی برای اجرا نازل شده است و این معنی در آثار مبارکه تصریح شده است. در تجلی اول از لوح تجلیات می‌فرمایند، "تجلی اول ... ایمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر به تصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل به آنچه امر فرموده و در کتاب از قلم اعلی نازل گشته." عمل به آنچه که در کتاب نازل شده سبب حفظ وحدت بین احبای الهی می‌گردد و اگر هر نفسی به هوای خود به کاری مشغول گردد که خلاف اوامر منزله باشد، البته سبب اختلاف گردد. حضرت بهاء الله می‌فرمایند، "قل یا قوم لا تختلفوا فی امر الله. ان اتبعوا ما امرتم فی کتاب مبین. ایاکم ان یمنعکم اعمال الذین یدعون الایمان. ان الذی تجاوز عن حدودی انه لیس منی إلا بان یتوب إلى الله الغفور الکریم" (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷ / مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۵، ص ۵-۱۷۴). مدعیان ایمان چه بسا که اعمالی را مرتکب می‌شوند که سبب دوری برخی نفوس از ساحت حق گردد. اینگونه افراد به بیان حق، "خود را به حق نسبت می‌دهند و به اجنحه نفس و هوی طائرنند از حق نبوده و نیستند" (همان مأخذ).

در کلام دیگر از اینگونه نفوس اعلام براءت می‌فرمایند، "و اما ما سئلت فی اوامر الله فاعلم بان کلاما حُدد فی الکتاب حق لا ریب فیهِ و علی الکلف فرض بان یعملوا بما نُزل من لدن مُنزلِ علیم و من یترکه بعد علمه به ان الله بریء عنه و نحن براء منه. لان اثمار الشجره هی اوامره و لن یتجاوز عنه إلا غافل بعید" (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۳۵۶).

نسبت دادن خود به حق و عدول از او امر او نزد حق البتّه مقبول واقع نشود. این نسبت ناقص است و دالّ بر غفلت از حق مگر آن که با عمل اثبات گردد. جمال قدم می‌فرمایند، "بسا نفوس که خود را به حق نسبت می‌دهند و لکن از حق بسی غافلند. چه که نسبت به قول تمام نشود و صادق نیاید. البتّه هر دعوی را برهان باید و هر ادعا را حجّتی شاید. پس کسانی که خود را به حق منسوب می‌دارند البتّه باید آثار تقدیس از فعلشان ظاهر شود و نصره نعیم از وجهشان مشاهده گردد" (گنجینه حدود و احکام، ص ۵).

3- سفک دماء. در این ظهور یکی از مصادیق فساد قتل نفس و ریختن خون است. کسی را که حق خلق کرده و عمارت و مصنوع خداوند است، چه کسی به خود حق می‌دهد که او را از نعمت حیات محروم سازد؟ هر انسانی عالم کبیر محسوب می‌شود و اگر کسی دست به قتل احدی بزند، گویی اقدام به قتل تمام عالم کرده است. این معنی در قرآن کریم نیز تصریح شده است. جمال قدم می‌فرمایند، "اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِ إِصْلَاحِهَا وَلَا تَرْتَكِبُوا الْفَحْشَاءَ. طَهَّرُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ كُلِّ مَا حُرِّمَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْعَظِيمِ. أَيُّكُمْ أَنْ تَسْفِكُوا الدِّمَاءَ وَالَّذِي سَفَكَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي وَكَانَ اللَّهُ بِرِيٍّ مِنْهُ وَهَذَا مَا نُزِّلَ فِي أَوَّلِ مِنْ مَلَكُوتِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَيُّكُمْ أَنْ تَرْتَكِبُوا مَا يَكْرَهُهُ عَقُولُكُمْ وَأَفْتَدَتْكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ يَا مَلَأَ الْمُعْرُضِينَ" (صفحه ۱۹۰ امر و خلق جلد ۳ به نقل از کتاب بدیع، ص ۱۹۹). در بیان دیگر نازل، "قُلْ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِ إِصْلَاحِهَا وَلَا تَسْفِكُوا الدِّمَاءَ إِنَّهُ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ وَفِي هَذَا الرَّقِّ الْمُنشُورِ" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۱۳۳).

جمال قدم در کتاب اقدس (بند ۷۳) تصریح می‌فرمایند که بنایی را که خداوند ساخته است به دست ظلم و ستم و سرکشی تخریب نکنید. هیکل مبارک در مقام سؤال می‌فرمایند که آیا کسی را که خداوند به روحی از جانب خود حیات بخشیده می‌کشید و آن را خطایی عظیم نزد خداوند تلقی می‌فرمایند. در بیان دیگر خودشان را از چنین شخصی به کلی بری می‌دانند و نسبت را سلب می‌کنند، "إِنَّ الَّذِينَ يَسْفِكُونَ الدِّمَاءَ ... نَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهُمْ وَنَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ لَا يَجْمَعَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ لَا فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ" (نقل در جلد سوم توقیعات مبارکه (۴۸-۱۹۲۲)، ص ۲۵).

در کنار سلب نسبت در هنگام قتل نفس، جمال مبارک به طرق مختلف احبّاء را هدایت می‌فرمایند که قتل را به کلی از مخیله خود برانند. فی‌المثل می‌فرمایند، "بگو ای احبّای الهی فخر شما به کشتن نفوس نبوده بلکه فخر در حیات نفوس پژمرده بوده" (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳۶) یا "بگو قتل نفس دلیل مردی و مردانگی نیست؛ اگر قادرید نفوس پژمرده و مرده را به نفحات رحمانیه تازه و زنده نمایید" (همان، ص ۳۶).

نهایتاً کشته شدن را بر کشتن ترجیح می‌دهند، "قسم به آفتاب فجر توحید که اگر احبّای الهی کشته شوند نزد این عبد محبوب‌تر از آن است که به نفسی تعرّض نمایند" (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۹۳) و "قسم به جمال که اگر احبّایم کشته شوند بهتر است از سفک دم نفسی" (نقل در جلد سوم توقیعات مبارکه (۴۸-۱۹۲۲)، ص ۲۵).

این نکته در لوح سلطان نیز بیان شده است (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۶۴). در لوح ناپلئون افراد مرتکب سفک دماء را متجاوز از اوامر الهی می‌دانند (همان، ص ۱۰-۱۰۹)

4- شرب افیون. از جمله مواردی که شدیداً در امر بهائی نهی شده شرب افیون است. بیان حق در کتاب مستطاب اقدس چنین است، "قد حرمّ علیکم شرب الأفیون إنا نهیناکم عن ذلك نهياً عظيماً فی الکتاب. و الذی شرب إنه لیس منی. إتقوا الله یا اولی الألباب" (بند ۱۹۰).

حضرت عبدالبهاء در لوح تنزیه و تقدیس در این باب به تصریح سخن گفته‌اند: "أما مسألة افیون کثیر ملعون نعوذ بالله من عذاب الله به صریح کتاب اقدس محرم و مذموم و شربش عقلاً ضریبی از جنون و به تجربه مرتکب آن به کلی از عالم انسانی محروم. پناه به خدا می‌بریم از ارتکاب چنین امر فطیعی که هادم بنیان انسانی است و سبب خسران ابدی. جان انسان را بگیرد، وجدان بمیرد، شعور زائل شود، ادراک بکاهد، زنده را مرده نماید، حرارت طبیعت را افسرده کند. دیگر نتوان مضرتی اعظم از این تصور نمود" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۲۶).

در مقام دیگر نه تنها مصرف کننده بلکه خریدار و فروشنده آن را نیز محروم از فیض و عنایت الهی می‌دانند (گنجینه حدود و احکام، ص ۴۲۳) و حتی کشت آن را نیز جز برای معالجه ممنوع می‌دانند (همان، ص ۴۳۵). در مقام حیرت می‌فرمایند، "تریاک نفوس را از خاک پست‌تر کند و از عظم رمیم پوسیده‌تر. سبحان الله چه قدر عجیب است و چه قدر غریب که انسان خود را زنده مرده نماید و افسرده و پژمرده گرداند و جز ضرر ثمر و اثر نبیند. با وجود این چگونه مصرّ بر حصول این ضرر گردد. والله الذی لا اله الا هو اگر انسان زنده در قبر نشیند بهتر از آن است که مرتکب شرب افیون شود و مظهر الجنون فنون گردد... الیوم در آستان مقدّس اعظم محرّمات شرب تریاک است. اعاذنا الله و ایاکم عن هذا الضّرّ العظیم و البلیة الّتی هادمة للبنیان الجسیم" (همان، ص ۴۳۴).

سلب نسبت را که در بیان جمال مبارک به صراحت بیان شده، حضرت ولیّ امرالله نیز تکرار می‌فرمایند، "شرب واستعمال افیون از محرّمات است و شارب بهائی نه و در زمره مؤمنین داخل نیست" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴).

5- امر کردن به معروف و خود عامل نبودن. مصطلح است که می‌گویند کسی که خود به امری عامل نیست نباید دیگران را به آن امر یا از ارتکاب به عمل مکروه نهی کند. این معنی در کلمات مکنونه تصریح شده است، "یا ابن الروح أیقن بأنّ الذی یأمر الناس بالعدل و یرتکب الفحشاء فی نفسه إنه لیس منی ولو کان علی اسمی".

جمال قدم کسانی را که واعظ غیرمتعظ باشند، یعنی دیگران را به اعمالی توصیه کنند که خودشان عامل نیستند، به نفوسی تشبیه می‌کنند که رجای ظهور الهی را دارند اما هنگام ظهور او از حضرتش روی برمی‌گردانند،

"یا قوم ان تقولوا ما لاتفعلوا فما الفرق بینکم و الذین قالوا ربنا الله فلما اتی فی ظلال الغمام أعرضوا و استکبروا علی الله العزیز العظیم" (لوح ناپلئون سوم، الواح نازل خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۰۹).

در مقام مثال، کسانی را که دیگران را به اعمال حسنه دعوت می کنند و خود را فراموش می نمایند، به چرایی تشبیه می کنند که می سوزد و دیگران را روشنی می بخشد، اما خود او با سوختن نابود می شود. اگر احیاناً تأثیری در قول چنین نفوسی باشد، در اثر کلمات الهی است، نه در وجود خود او، "ایاکم یا قوم لاتکونن من الذین یأمرون الناس بالبر و ینسون أنفسهم؛ اولئک یکذبهم کلما یرج من افواههم ثم حقایق الأشياء ثم ملائکة المقرین و ان یؤثر قول هؤلاء فی احد هذا لم یکن منهم بل بما قدر فی الکلمات من لدن مقتدر حکیم و مثلهم عند الله کمثل السراج یسضی منه العباد و هو یحترق فی نفسه و یكون من المحترقین." (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۱۳)

در این فقره از کلمات مکنونه به ارتکاب فحشا اشاره شده است. در بیانی به تبیین آن می پردازند، "خافوا عن الله و لاتفعلوا البغی و الفحشاء فی ذواتکم و هما الإعراض عن جمالی و الوقوف علی امری بعد الذی أحاط الآفاق انوار هذا الإشراق المقدس الأظهر الأمتع اللمیع." (مائده ۴، ردیف، باب ۱)

اگر کسی بخواهد دیگران را هدایت کند، اول باید خود عامل باشد سپس در مورد دیگران اقدام نماید که فرمود، "قد كتب الله لكل نفس تبليغ امره و الذی أراد ما أمر به ینبغی له ان یتصف بالصّفات الحسنه اولاً ثم یتبلیغ الناس لتنجذب بقوله قلوب المقبلین و من دون ذلك لایؤثر ذکره فی افئدة العباد ... ان الذین یظلمون و یأمرون الناس بالعدل یکذبهم بما یرج من افواههم اهل الملکوت و الذین یطوفون حول عرش ربکم العزیز الجمیل" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۱۰).

در واقع هر نفسی که بخواهد قیام به نصرت امرالله نماید، ابتدا باید قلب خود را در تسخیر کلام حق در آورد و سپس به دیگران پردازد. این معنی در لوح سلطان تصریح شده است، "هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اول به سیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ماسوی الله محفوظ دارد و بعد به مدائن قلوب توجه کند" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۶۵).

6- فساد در ارض بعد از اصلاح. می دانیم که هر مظهر ظهوری برای رفع مفسد و اصلاح عالم مبعوث می گردد. این معنی در کلام حضرت بهاء الله که برای اصلاح عالم آمده اند و احبای ایشان نیز مأمور به اصلاح عالمنده تصریح شده است. در لوحی از قلم اعلی نازل، "جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده اند. لعمر الله شئون درنده های ارض لایق انسان نبوده و نیست" (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، طبع اول، ص ۱۴۰). در

آیه ۵۵ سوره اعراف نیز این معنی تصریح شده است. لهذا هر نفسی که دست به فساد بزند البتّه مخالف اراده الهی عمل کرده و از او سلب نسبت می‌شود. بیان حق چنین نازل شده است، "إِيَّاكُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ مَنْ أَفْسَدَ لَيْسَ مِنَّا وَ نَحْنُ بِرَاءٌ مِنْهُ. كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْيِ بِالْحَقِّ مُشْهُودًا" (اقدس، بند ۶۴).

در واقع می‌توان گفت که از همان لحظه‌ای که مظهر ظهور الهی مبعوث می‌گردد، جریان اصلاح عالم شروع می‌شود و هر نفسی که در خلاف جهت اراده الهی و مظهر ظهورش قدم بردارد، در جهت فساد یا ممانعت از اصلاح قدم برداشته است و لهذا نسبتش با خداوند سلب می‌گردد.

7- ارتکاب زنا و لواط و خیانت. این اعمال شیطانی در شأن انسان نیست. انسان منسوب به رحمن است و باید به صفات رحمانی مزین شود که قابل و لایق دخول در ملکوت الهی گردد. بدین لحاظ است که از مرتکبین اینگونه اعمال شنیعه سلب نسبت می‌گردد. حق می‌فرماید، "قُلْ قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ الزُّنَا وَاللَّوَاطُ وَالْخِيَانَةُ. أَنْ اجْتَنِبُوا يَا مَعْشَرَ الْمُقْبِلِينَ. تَاللَّهِ قَدْ خَلَقْتُمْ لِتَطْهِيرِ الْعَالَمِ عَنْ رَجْسِ الْهَوَى. هَذَا مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ مَوْلَى الْوَرَى إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ. مَنْ يَنْسِبُ نَفْسَهُ إِلَى الرَّحْمَنِ وَيُرْتَكِبُ مَا عَمِلَ بِهِ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي" (امر و خلق، ج ۳، ص ۵۱۳ / گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۸).

جمال مبارک در لوح نازله خطاب به ملک پاریس می‌فرمایند، "قُلْ يَا قَوْمِ، هَلْ يَنْبَغِي لَكُمْ أَنْ تَنْسِبُوا أَنْفُسَكُمْ إِلَى الرَّحْمَنِ وَ تَرْتَكِبُوا مَا ارْتَكَبَهُ الشَّيْطَانُ. لَا وَ جَمَالِ السَّبْحَانِ لَوْ كُنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ." (کتاب مبین، طبع کانادا، ص ۴۷)

8- اعراض از مظهر حق. نفسی را که خداوند ظاهر می‌فرماید و به او اقتدار و اختیار عنایت می‌کند کلامش همان کلام حق است و البتّه هر نفسی که عصیان نماید و سرکشی کند، نسبتی با حق نتواند داشته باشد. کلام حق (آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۱۳) چنین عزّ نزول یافته است، "شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الَّذِي ظَهَرَ بِالْحَقِّ إِنَّهُ لَمَخْرُجٌ قَدْرَتِي وَ مَكْمَنِ اقْتِدَارِي وَ مَظْهَرِ غَيْبِي لِعِبَادِي وَ بَحْرِ عِلْمِي لِبَرِيَّتِي وَ سَمَاءِ مَشِيَّتِي الْمَهِيمَةِ عَلَى الْعَالَمِينَ. مَنْ فَازَ بِهِ فَازَ بِكُلِّ الْخَيْرِ وَ الَّذِي أَعْرَضَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي وَ غَفَلَ عَنِّي وَ كَفَرَ بِآيَاتِي الَّتِي نَزَّلْتُ مِنْ أَمْرِ الْمَبْرَمِ الْمُنِيرِ طُوبَى لِمَنْ فَازَ الْيَوْمَ بِأَنْوَارِ وَجْهِي وَ اسْتَظَلَّ فِي ظِلِّ عِنَايَتِي وَ سَكَنَ فِي جَوَارِحِ رَحْمَتِي وَ سَمِعَ نِدَائِي الْأَبْدَعِ الْأَمْنَعِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ." این معنی در لوح دیگری نیز به گونه دیگر بدون ذکر "لیس منّی" نازل شده اما همان معنی از آن مستفاد می‌شود: "شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الَّذِي ظَهَرَ إِنَّهُ لَمَطْلَعِ أَمْرِي بَيْنَ عِبَادِي وَ مَشْرِقِ وَحْيِي لِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ الَّذِي آمَنَ بِهِ آمَنَ بِنَفْسِي وَ قَامَ عَلَيَّ ذِكْرِي وَ نَصَرَ أَمْرِي وَ الَّذِي أَعْرَضَ إِنَّهُ كَانَ مُعْرِضاً عَنِّي فِي أَزْلِ الْأَزَالِ كَذَلِكَ قَضَى الْأَمْرُ مِنْ قَلَمِ قَضَائِي فِي لَوْحٍ مَا أَطَّلَعَ بِهِ أَحَدٌ إِلَّا عِلْمِي الَّذِي أَحَاطَ الْكَوْنِينَ" (آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۵۴).

9- ارتکاب فحشاء به معنی اعراض از حق. حضرت بهاء الله در معنی بغی و فحشا می فرمایند که "خافوا عن الله ولا تفعلوا البغی و الفحشاء فی ذواتکم و هما الإعراض عن جمالی و الوقوف علی امری بعد الذی أحاط الآفاق انوار هذا الإشراق المقدّس الأظهر الأمتع اللّمع." (مائده ۴، ردیف، باب ۱). با توجه به این معنی می توان پی برد که معنی فحشاء در بیان زیر چیست و چرا مرتکب آن در زمره اهل بهاء محسوب نمی شود، "قل الذین ارتکبوا الفحشاء و تمسکوا بالدنیا إنهم لیسوا من اهل البهائ هم لو یردون وادياً من الذهب یمرون عنه کمرّ السحاب و لا یلتفتون إلیه ابدأ. ألا أنهم منی لیجدن من قمیصهم أهل ملاً الأعلى عرف التقدیس و یشهد بذلك ربک و من عنده علم الكتاب و لو یردن علیهم ذوات الجمال بأحسن الطراز لا یرتد إلیهن أبصارهم بالهوی. أولئک خلّقوا من التقوی كذلك یعلمکم قلم القدم من لدن ربک العزیز الوهاب" (کتاب مبین، خط جناب زین المقربین، ص ۱۵۳). این معنی در لوح ذبیح نیز عَزَّ نَزول یافته است، "اهل بهاء نفوسی هستند که اگر بر مدائن ذهب مرور کنند، نظر التفات به آن نمایند و اگرچه جمیع نساء ارض به احسن طراز و ابداع جمال حاضر شوند، به نظر هوی در آنها نظر نکنند" (گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹).

در لوح خطاب به ناپلئون سوم از قلم ابهی نازل، "قدسوا قلوبکم عن حبّ الدنیا ... و أركانکم عمّا یمنعکم عن التّقرّب الی الله العزیز الحمید. قل الدنیا هی اعراضکم عن مطلع الوحی و اقبالکم إلی ما لا ینفعکم و ما منعکم الیوم عن شطرا الله انه اصل الدنیا. اجتنبوا و تقرّبوا إلی المنظر الأكبر، هذا المقرّ المشرق المنیر." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۰۹)

10- تمسک به اسمی از اسماء و اعراض از موجد اسماء. واقفیم که به بیان حق بعد از طی کردن دو پله از سه پله ای که انسان را به حق می رساند، یعنی روی برگرداندن از این دنیا، اعراض از آخرت و ما قدر فیها، باید از اسماء و ملکوتها نیز گذاشت. با توجه به این که اسماء قمیصی هستند که خداوند به هر نفسی که بخواهد اعطاء می کند و از هر نفسی که بخواهد می گیرد، لهذا به تنهایی قابل اعتنا نبوده و نیستند و هر نفسی که به اسمی تمسک نماید و از موجد اسماء اعراض کند، البته نسبتی با حق نخواهد داشت، بقوله تعالی، "من تمسک باسم من الأسماء معرضاً عن موجدها إنه لیس منی و کان الله بریئاً منه" (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۴۳)

11- اکل اموال ناس: "ان الذین یفسدون فی الأرض و یتصرفون اموال الناس و یدخلون البیوت من غیر الإذن انی برئ منهن" (کتاب مبین، ص ۱۶۲). و در بیان شناعت این عمل می فرمایند، "بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرده علیهم دائره السوء و عذاب الله المقتدر القدیر ... بگوای مدعیان محبت از جمال قدم شرم نمایید و از زحمات و مشقّاتی که در سبیل الهی حمل نموده پند گیرید و متنبه شوید؛ اگر مقصود این اقوال سخیفه و اعمال باطله بوده، حمل این زحمات به چه جهت شده؛ هر سارق و فاسقی به این اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده" (لثالی حکمت، ج ۳، ص ۴-۳۷۳).

در کتاب بدیع (ص ۱۹۹) نیز از قلم ابهی نازل، "اتَّقُوا اللَّهَ يَا مَلَأَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ انْقَطَعُوا عَنِ الدُّنَا وَمَا فِيهَا وَلَا تَصْرِفُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِمْ. كَذَلِكَ نَزَّلْنَا مِنْ قَبْلِ وَحَيْثُ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ جَمِيلٍ. كُونُوا أَمْنَاءَ اللَّهِ فِي الْبِلَادِ بِحَيْثُ لَوْ تَمَرَّتْ عَلَى مَدَائِنِ الذَّهَبِ لَنْ تَرْتَدَّ أَبْصَارُكُمْ إِلَيْهَا. كَذَلِكَ يَنْبَغِي لَكُمْ يَا مَلَأَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ انصُرُوا رَبَّكُمْ الرَّحْمَنَ بِأَعْمَالِكُمْ لِيَجِدَنَّ مِنْكُمْ رَوَائِحَ الْحَقِّ عِبَادُ اللَّهِ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. تَخَلَّقُوا يَا قَوْمَ بِأَخْلَاقِ اللَّهِ وَلَا تَرْتَكِبُوا مَا تَضَيِّعُ بِهِ حَرَمَةَ مَظْهَرِ نَفْسِهِ بَيْنَ خَلْقِهِ. كَذَلِكَ وَصَّاكُمْ اللَّهُ فِي الْوَالِحِ عَزَّ حَفِيفٌ."

جالب است که جمال مبارک از خداوند می خواهند که ابداً نه در این جهان و نه در عالم بعد ارتباطی با اینگونه نفوس نداشته باشند، "إِنَّ الَّذِينَ يَسْفِكُونَ الدَّمَاءَ وَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ نَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهُمْ وَنَسَأَلُ اللَّهَ أَنْ لَا يَجْمَعَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ لَا فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ" (نقل در صفحه ۲۵ جلد سوم توقیعات مبارکه (۴۸-۱۹۲۲)).

12- توجه بدون اجازه به ارض اقدس: اگرچه این مورد شاید مربوط به زمان حضرت بهاءالله بوده باشد، اما بیانات مبارکه نشان می دهد که بعدها نیز عزیمت به ارض اقدس همواره موکول و منوط به اجازه مرکز امر بوده و تخطی از آن جایز نبوده و نیست. در لوح مبارک حضرت بهاءالله که این نکته تصریح شده، نکات مرتبط دیگری نیز وجود دارد؛ بدین لحاظ تمام لوح مبارک نقل می گردد:

هو الله تعالى شأنه العظمة والاقْتِدَارُ دُوسْت لِسَانًا دُعُوِي دُوسْتِي نَمَائِدُ وَفِعْلًا مَرْتَكِبُ شُودِ امْرِي رَا كِه ضُرَّانْ بِه مَحْبُوب رَا جَع شُود. آيَا بَرِچِنِين نَفْسِ چِه لَائِقِ وَ سَزَاوَارِ اسْت؟ آيَا كَلِمَةُ دُوسْتِ بَرِ او اِطْلَاقِ مِي شُودِ و يَا بِه اسْمِ حَبِيبِ دَر نَزْدِ مَحْبُوبِ مَذْكُورِ اسْت؟ لَا وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. دُوسْتِ صَادِقِ آن اسْت كِه از كُوثَرِ مَحَبَّتِ دُوسْتِ چَنَانِ سَرْمَسْتِ شُودِ كِه جَزِ رِضَايِ او نَخَوَاهِد. يَعْنِي از خُودِ اَمَلِي وَ خَوَاهِشِي وَ خِيَالِي نَدَاشْتِه بَاشَدِ وَ كَلِّ رَا دَرِ رِضَايِ دُوسْتِ فَانِي مَشَاهِدِه نَمَائِد. حَرَكْتِ نَكُنْدِ مَگَرِ بِه اِذْنِ او وَ نَخَوَاهِدِ مَگَرِ آنچِه رَا كِه رِضَايَاوِ دَرِ او سْت. قَسْمِ بِه آفْتَابِ افقِ تَوْحِيدِ كِه از مَشْرِقِ تَفْرِيدِ مُشْرِقِ اسْت كِه تَوْجِهَ احْبَاءِ بِه اَيْنِ شَطْرِ ضُرُّشِ بَرِ اِصْلِ شَجَرِه وَارِد. إِذَا يَشْهَدُ لِسَانِي بِأَنَّ الدِّي تَوْجَهَ إِلَى هَذَا الشَّطْرِ بَعْدَ مَا رُقِمَ فِي هَذَا اللُّوحِ إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. اِي دُوسْتَانِ تَا چِنْدِ دَرِ غَفْلَتِيْد؟ آخِرِ تَفَكَّرِ نَمَائِيْد؛ عَاقِبَتِ اَمُورِ رَا دَرِ اوَّلِ هَرِ امْرِي مَشَاهِدِه كُنِيْد. اَيْنِ مَعْلُومِ وَ مَحَقَّقِ اسْت كِه كِمَالِ مَحَبَّتِ بِه هَرِ يَكِ دَاشْتِه وَ دَارِيْمِ وَ اِگَرِ مَصْلَحَتِ امْرِ مَشَاهِدِه مِي شَدِ الْبَتَّةِ خُودِ احْضَارِ مِي نَمُودِيْمِ. بَشْنُويْدِ وَصِيَّتِ مَشْفَقَانِه رَا. بِي رِضَا حَرَكْتِ مَكْنِيْدِ وَ از هَرِ نَفْسِي مَطْمَئِنِ مَبَاشِيْد. اِمْسَاكِ لِسَانِ لَازِمِ. بِه دُو كَلِمِه حَرْفِ مَحَبَّتِ آمِيْزِ فَرِيْبِ مَخُورِيْدِ وَ از مَقْبَلِيْنِ مَشْمَرِيْد. اِمْرِ اَيْنِ مَقْرَّرِ بَسِيَارِ شَدِيْدِ اسْت، سَهْلِ مَدَانِيْد. نَسَأَلُ اللَّهَ بِأَنَّ يُوقِّقَكُمُ عَلَى الصَّلَاحِ وَ الإِصْلَاحِ وَ يَجْعَلَكُمُ مِنَ الدِّينِ اِخْتَارًا وَ مَا اِخْتَارَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (مجموعه آثار قلم اعلى، شماره ۶۵، ص ۴-۲۳۱)

این معنی در دیگر آثار مظهر ظهور و مبیین آیات نیز مشاهده می شود. فی المثل در بیانی از حضرت بهاءالله شرایط شخص زائر ارض اقدس چنین ذکر شده است، "شُرَائِطُ نَفُوسِي كِه بِه اِذْنِ فَاثِرِنْدِ اَيْنِ اسْت كِه اوَّلِ صَحَّتِ

مزاج، صحت بدن؛ ثانی اسباب سفر از نقل و غیره؛ و شرطی که اعظم شرایط است تحصیل اذن است در محلّ و مقام. و اگر کلّ موجود باشد و حکمت اقتضاء ننماید، حرکت و توجّه جائز نه" (امر و خلق، ج ۴، ص ۱۳۹) یا در بیانی دیگر مذکور، "اگر حکمت اقتضاء نماید و یا مصلحت منافی نباشد، در توجّه به شطر سجن بأسی نه" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۱۱۳)

حصول اذن منوط است به حکمت. رحمت حق در حدی است که اگر کسی نیت تشرفّ به حضور نماید و حکمت اقتضاء ننماید، اجر لقای مظهر ظهور برای او ثبت می‌گردد: "اذن حضور معلق است به مقتضیات حکمت. اگر اقتضاء نماید توجّه نمایند و الاّ نسالّ الله تعالیٰ أن یکتبَ لکَ أجرَ لقاءه و الحضورَ أمامَ مشرقِ آیاته و مطلعِ بیناته" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۲۰۹).

از حضرت عبدالبهاء نیز موارد مشابه مشاهده شده است. فی‌المثل در بیانی مذکور، "عبدالبهاء نهایت اشتیاق را به ملاقات شما دارد. ولی این ایام حکمت اقتضاء نمی‌نماید و ما در جمیع الواح مأمور به حکمتیم و نفس خدمت عین شرفیابی است" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۱۸۷)

در یکی از آثار حضرت ولی امرالله مشاهده شد که فردی را به این علت از جمع اهل بهاء اخراج فرمودند، "در موضوع فرزند فرمودند بنویس: این شخص بد اخلاق و پست فطرت اخیراً مخالف دستور این عبد مسافرت به فلسطین نموده و وارد ارض اقدس گشته. تلغرافياً راجع به طرد و اخراج او از جامعه به آن محفل مخابره گردید. به والدش صریحاً اظهار و انذار نمایند مخابره با او به هیچ وجه من الوجوه جائز نه؛ تمرد و مخالفت نتایجش وخیم است." (توقیع مورخ ۱۵ شهرالکلمات ۱۰۳ بدیع، منتخبات توقیعات، طبع ۱۰۵ بدیع، ص ۳۹)

البته، پدر این شخص چون به انذارات توجّه نمود و با پسر معاشرت مستمر داشت، او نیز به سرنوشت پسر دچار شده از جامعه اخراج گردید. (همان مأخذ، ص ۴۱)

13- اختلاف: اگرچه تجاوز از حدود و احکام الهی و آنچه را که برای جامعه بشری صلاح دانسته است به انحاء مختلف نهی شده است. اما، در مواردی ضرر خودداری از اجرای او امر به قدری شدید است که لطمه به اصل شجره، یعنی هیکل امرالله، وارد می‌آورد. در خصوص نهی از اختلاف بین احباء این کلام جمال مبارک وارد که به سلب نسبت منجر می‌شود، "قل یا قوم لا تختلفوا فی امرالله؛ أن ابتغوا ما أمرتم فی کتابِ مبین. ایاکم أن یمنعکم أعمالُ الذین یدعون الایمان. إن الذی تجاوزَ عن حدودی إنه لیس منی" (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷)

در این باب بیانات لاتحصی از قلم قدم نازل. در سورة الصبر اشارتی ظریف دارند که، "لا تختلفوا فی امرالله ثم اجتمعوا علی شاطیء عز منیعاً" (ایام تسعه، ص ۲۷۶) و به این ترتیب همگان را به وحدت و یگانگی در شاطیء بحر اعظم دعوت می‌فرمایند. اجتماع در کمال وحدت بر شاطیء بحر اعظم جز با رجوع به فطرت پاک اصلیه میسر نیست: "مقصود، صعود انفس طیبه و جواهر مجردة است که به فطرت اصلیه خود به شاطیء بحر اعظم وارد شوند" (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۶۸). موضوع فطرت اصلیه مکرراً در آثار مبارکه مطرح شده

است و آن خلقت پاک اولیة انسان است. حتی در موردی حضرت بهاءالله انحراف نفوس از فطرت اصلیه را عدم قابلیت آنها در استماع کلام الهی تعبیر می فرمایند، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود، یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی شد. چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده اند" (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۸۲)

14- میل به شهوات نفسانیه: در این مقام جمال مبارک از عبارت "لیس متی" استفاده نکرده اند ولی سلب نسبت را به نوعی بیان فرموده اند. البته شهوات نفسانیه را به هرگونه عملی که مباینت با آثار مبارکه داشته باشد می توان تعبیر نمود. در موضوع شهوت بیان مبارک چنین است، "هر نفسی از او آثار خباثت و شهوت ظاهر شود، او از حق نبوده و نیست" (گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹). این به نوعی سلب نسبت است. البته در مقام دیگر نیز جمال قدم همین سلب نسبت را با بیانی که گستره وسیع تر دارد مطرح کرده اند: "بعضی از نفوس که خود را به حق نسبت می دهند و به اجنحه نفس و هوی طائرنند، از حق نبوده و نیستند" (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷).

در خاتمه این بیان حضرت بهاءالله زیب این ورق می گردد که حکایت از قطع جمیع نسبت ها و تحکیم نسبت الهی می کند:

"مدعیان محبت بسیار و لکن اهل وفا که فی الحقیقه به افق اعلی ناظر باشند بسیار کم مشاهده می شود. مگر نفوسی که به توفیقات الهیه از عالم تریب گذشته اند و به شطر ربّ الأرباب توجه نموده اند. چه مقدار از نفوس که منتظر ظهور بودند و چون افق عالم به نیر اعظم منور شد کل محتجب ماندند الا من شاء الله. ای أمة الله به حبل محبت الهی متمسک باش به شانی که احدی قادر بر فصل نباشد. به کمال فرح و سرور به ذکر مالک ظهور مشغول باش. جمیع نسبت ها الیوم مقطوع و مردود است، چه که ایام، ایام نسبة الله است. هر که به این نسبت فائز شده، او از اهل فردوس اعلی بوده و خواهد بود. شکر کن محبوب عالم را که به حبش فائز شدی و به ذکرش مذکور گشتی" (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۲).

^۱ "یا ابن الروح ما قدر لك الراحة إلا بإعراضك عن نفسك وإقبالك بنفسی. لأنه لا ينبغي أن يكون افتخارك باسمی لا باسمك و اتكالك على وجهی لا على وجهك. لأنی وحدی أحب أن أكون محبوباً فوق كل شیء." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۱۹)

^۱ در بیانی از قلم اعلی نازل، "لم یکن لكم أعداء إلا أنفسكم؛ فاعرفوها یا قوم ایکم أن تغفلون. إنها لا تسکن ابداً. إذا تطعم یرداد لهیها وإذا تمنع یشدد حرصها. قد أفلح من ركبها باسم ربّه المقتدر المهیمن القیوم. قل أن انحروها یا قوم فی سبیلی هذا حقّ القربان فی حبّ الرحمن ولا یعقله إلا المخلصون" (کتاب مبین، خط جناب زین المقربین، ص ۳۹۰).

^۱ همچنین نگاه کنید به آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۳۰ و ۲۵۴

^۱ مسکن الفؤاد شهید ثانی ص ۱۰۸ و مسند احمد ۱/۳۸۶ و الذکری ص ۷۲ و مستدرک ۲/۴۵۲ و جواهر الکلام ۴/۳۷۰ و مسند احمد بن حنبل ۱/۳۸۶

^۷ جمال مبارک در حق او فرموده اند، "قد اشتعل الظالم بنار الحرص و الهوی و البغی و الفحشاء و ارتکب ما ناحت به الأمانة و بکی عباداً مکرمون... سبحان الله نفسی که عنایت کبری بر حسب ظاهر در باره اش منظور و اسباب تجارت از هر جهت از برایش موجود، چون دارای زخارف دنیا شد، اول سیف جفا بر مؤمنین و ناصر و مؤید خود وارد آورد و بعد بر اولیا و دوستانش" (آیات بیّنات، ص ۳۱۴-۳۱۳). همچنین نگاه کنید به اقتدارات، ص ۱۵ و ۱۲۶ / آیات بیّنات، ص ۱۱۶ (لوح ۱۰۸)، ص ۳۱۴

^۷ همچنین نگاه کنید به اقتدارات، ص ۱۲-۱۱، ۳۲۶ / آیات بیّنات، ص ۱۷۸ / اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۷۰ / کتاب مبین، خط جناب زین المقرئین، ص ۲۷۳، ص ۱۵۲، ص ۱۶۲ / آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۶۷ / لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۹۳، ۲۳۴ /

^۷ جمال مبارک در لوحی می فرمایند، "ثم اعلم بأنّ نُصِبَ بیننا و بین العباد سُلْمٌ و له ثلاث درجات: الأولى تذکر بالدنیا و زخرفها و الثانیة بالآخرة و ما قُدِّرَ فیها و الثالثة تذکر بالأسماء و ملکوتها و من جاز عن هذه المقامات یصلُ إلى ملک الأسماء و الصّفات اقربُ من حین. ایاکم یا اهل البهاء لاتعطلوا أنفسکم علی هذه المواقف ثم مروا عنها کمر السحاب کذلک ینبغی لعبادنا المقرئین" (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۶، ج ۸، ص ۱۲۰)